مجلس اوّل

نحوهٔ تخاطب بنده با پروردگار در نماز

مشهد مقدّس رضوی، شب اوّل رمضان المبارک

۱٤۱۱ هجری قمری

روز اوّل

أعوذ بِاللَه من الشَّيطان الرَّجيم

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ * ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ * إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ * ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ * صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَ لَا ٱلضَّآلِّينَ﴾.[1]

لزوم ملکه‌شدن قرائت و تلفّظ صحیح در نماز

روزی شخصی شک داشت که یکی از علما اصلاً می‌تواند مخارج قرائتش را خوب اداء کند یا نه؟! خدمت ایشان آمد و گفت: «واللَه من از نجف به کربلا آمده‌ام و الآن می‌خواهم نماز را به شما اقتدا کنم و دوست هم دارم نماز را فقط با شما بخوانم؛ امّا نمی‌دانم که شما مخارجش را درست اداء می‌کنید و درست می‌خوانید یا نه! حالا شما می‌توانید حمدتان را برای من بخوانید؟!» آن مرد بزرگوار خیلی ساده گفت: «بله، برایت می‌خوانم!» و شروع کرد: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ و حمد را خواند. آن شخص گفت: «نه، خوب است؛ قبول دارم و من با شما نماز می‌خوانم!» یعنی این عالم حتّی نزدیک بود مرجع بشود، ولی بعضی از

[1] سوره فاتحه (۱).

مخارجش صحیح نباشد! و این برای ما خیلی جای دقّت است و خیلی باید روی این جهت کار کنیم!

خارجی‌ها در تلقین لسان‌های خود آن‌قدر زحمت می‌کشند تا حروف را به شاگرد بفهمانند که مخرجش این است. و کسی که می‌خواهد فرانسه، انگلیسی و یا آلمانی بخواند، اگر آن مخرج را نداشته باشد اصلاً به‌درد نمی‌خورد و هیچ چیزی یاد نگرفته است! مخرج را به انسان یاد می‌دهند و وقتی مخرج را یاد گرفت، دیگر تا آخر صحبت می‌کند! لذا اوّل مخرج است.

بنابراین ما بایستی قرآن را آن‌طوری که باید و شاید بخوانیم و دچار مشکل هم نشویم:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ * ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ* إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾...

اصلاً نباید روی ﴿نَعۡبُدُ﴾ معطّل بشویم که مبادا ﴿نَعۡبُدُ﴾ را بگوییم: «نأبُدُ» و اشتباه بشود. وقتی این برای ما ملکه بشود، مثل آب‌خوردن می‌ماند؛ مثل اکبرآقا، مثل ته‌دیگ، مثل کاف کباب و امثال اینها می‌ماند. ما هیچ‌وقت در عمرمان نگفتیم: «آقا شما امروز برای ما تح‌دیگ درست کنید!» اگر بگوییم: «تح‌دیگ» به ما می‌خندند و می‌گویند: «غلط گفتی!» در عربی هم اگر

ما ﴿تَهْدِي مَن تَشَآءُ﴾ را بگوییم: «تَحدی» اصلاً کلام عوض می‌شود؛ چون «تحدی» هم معنای صحیحی دارد، ولی غیر از این است. ریشۀ «هَدیٰ یهدی» ریشۀ دیگری است و معنای دیگری دارد؛ همین‌که آن حاء حُطّی تبدیل به هاء هَوَّز بشود، معنایش صددرصد تفاوت می‌کند!

کیفیّت توجّه به ذات الهی در نماز و نظر غیر استقلالی به الفاظ و معانی

پس قرائت و مخارج لازم است، ولی اینها بایستی آن‌قدر ملکۀ انسان بشود که عبوراً از آن بگذرد و متوغّل در معنایش باشد؛ بلکه در معنا هم نماند و معنا ملکه‌اش بشود و نظر عبوری در آن معنا داشته باشد، و در حال نماز غیر از توجّه به خدا چیزی نباشد! انسان نه توجّه به لفظ داشته باشد و نه توجّه به معنا؛ توجّه باید به خدا باشد و معانی همین‌طور می‌آید و از ذهن می‌گذرد، و آن معانی هم با لفظ صحیح از ذهن می‌گذرد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾!

الآن که بنده دارم با آقایان صحبت می‌کنم، هیچ دیده‌اید که مثلاً در این کلمات اشتباه کنم؟! کلمات درست دارد می‌آید؛ یعنی وقتی می‌خواهم بگویم: «کلمات درست دارد می‌آید»،

لفظ «کلمات» هست، «درست» هست، «دارد» هست و «می‌آید» هست. همهٔ این کلماتی که می‌آید، معنا دارد؛ یعنی تا ذهن و نفس من تصوّر معنایی را نکند و آن معنا به قوّهٔ عاملیّهٔ نفس تنازل نکند، تبدیل به لفظ نمی‌شود. آن معانی هم مرتّب و بدون اشتباه در ذهن می‌آید؛ اگر اشتباه باشد، انسان مثل دیوانه‌ها صحبت می‌کند و پَرت می‌گوید! مثلاً می‌خواهد بگوید: «کلمات درست دارد می‌آید»، ولی یک چیز دیگر می‌گوید! فرق بین عاقل و غیر عاقل همین است؛ عاقل آن کسی است که هر کدام از معانی را درست بر سر جای خودش استخدام می‌کند، ولی غیر عاقل این‌طور نیست.

هم‌چنین انسان اصلاً روی آن معانی معطّل نمی‌شود؛ مثلاً من که الآن می‌خواهم این معانی را استخدام کنم و برای آقایان بیان کنم، هیچ مسئله‌ای نیست و توجّهم کاملاً به شما است و صد در صد مخاطبم شما هستید. آن معانی دقیق و لطیف که در ذهن استخدام می‌شود، بدون اینکه مخاطب از بین برود و از مخاطب غفلت بشود، در ذهن می‌آید و به امر و ایجاد نفس، تبدیل به لفظ می‌شود؛ مثل یک کامپیوتر، که البتّه هزار کامپیوتر و دستگاه صنعتی به گرد آن نمی‌رسد! هم‌چنین هیچ‌کدام از این لفظ‌ها هم

اشتباه نمی‌شود، درحالتی‌که شما مخاطب هستید.

در تمام این صحبت‌هایی که الآن بنده برای آقایان کردم، مخاطب از دست نرفت و غفلتی از مخاطب نشد، و معانی هم اشتباه نشد؛ و از آن پایین‌تر، الفاظ هم اشتباه نشد. نماز را باید این‌طور خواند! انسان که نماز می‌خواند، باید توجّهش به خدا باشد، نه به معنا!

بعضی می‌گویند: «توجّه انسان در نماز باید به معنا باشد.» یعنی باید خوب متوجّه این معنا باشد که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی: «خدایا من از تو می‌خواهم و از تو استعانت می‌کنم!» ﴿إِهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ﴾ یعنی: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن!» صراط مستقیم چیست؟ ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا ٱلضَّآلِّينَ﴾.

وقتی انسان درون این معنا برود، خدا از بین می‌رود و گم می‌شود! وقتی که بنده دارم این معانی را برای شما بیان می‌کنم، اگر بخواهم به این معنا توجّه کنم، شما گم می‌شوید. انسان در لحاظ واحد نمی‌تواند دو لحاظ استقلالی بکند؛ یا باید شما باشید یا باید این معنا باشد و یا این لفظ باشد! اگر شما باشید، معنا و لفظ می‌رود؛ اگر معنا باشد، لفظ و شما می‌روید؛ اگر لفظ

باشد، معنا و شما می‌روید! مگر غیر از این چیزی هست؟! ولیکن ما حتماً بایستی در این سورهٔ حمد که واجب است در نماز قرائت کنیم، حمد خدا را با این جملات بخوانیم و این معانی را هم بیاوریم، و حمد پروردگار و محامد خدا را بیان کنیم: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾، واقعاً باید از خدا تقاضا کنیم که ﴿إِهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾؛ ولیکن نباید نظر استقلالی به این معانی بکنیم!

الآن که بنده با شما صحبت می‌کنم و شما مخاطب هستید، نظر استقلالی به این معنا و به این لفظ نمی‌شود؛ درحالی‌که همهٔ آن معانی، مرتّب و منظّم و در جای خود ثابت هستند. واعظی که یک ساعت صحبت می‌کند، مخاطبش مردم هستند ولی معانی چنان مسلسل‌وار و مرتّب در ذهنش می‌آید و چنان برای آن معانی، منظّم و بدون اشتباه، استخدام الفاظ می‌کند و بدون یک لکنت زبان، یک ساعت صحبت می‌کند! ما هم در حال نماز باید همین‌طور باشیم. اگر توجّه به لفظ کنیم، هم خدا و هم معنا از بین رفته است؛ اگرتوجّه به معنا کنیم، خدا از بین رفته است؛ امّا اگر به خدا توجّه کنیم و خدا مخاطب باشد، آن‌وقت هم این الفاظ و هم این معانی، همه در جای خود به نحو أحسن می‌آیند و هر کدام جای خودشان را می‌گیرند، امّا آلةً، نه

استقلالاً.[1]

سؤال: یعنی دیگر از خدا اعانت نکند؟!

جواب: ﴿إِيَّاكَ﴾ می‌گوید؛ پس ﴿إِيَّاكَ﴾ دیگر چیست؟!

سؤال: قصدم این است که من می‌خواهم فقط با توحرف بزنم؛ حالا حرف من چیست [دیگر مهم نیست]!

جواب: نه‌خیر، آن لقلقهٔ لسان است؛ ولی او دارد سورهٔ حمد را می‌خواند و خدا را با این الفاظ ستایش می‌کند، نه با هرچه که دل‌بخواه باشد! اگر ما شعر حافظ در نماز بخوانیم باطل است؛ باید سورهٔ حمد بخوانیم. پس سورهٔ حمد که بخوانیم، ما قاصدیم و با قصد داریم حمد می‌خوانیم، و قصد که داشته باشیم، حتماً نظر ما آلی است.

سؤال: آخر بعضی از این فقرات حمد با آن معانی ـ به تعبیرخودمان ـ عاشقانه نمی‌خواند!

جواب: مثلاً کدام‌یک نمی‌خواند؟

سؤال: در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * ٱهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ﴾ من در حقیقت دارم حاجتی را از تو می‌خواهم.

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرّد، ص ١٦١.

جواب: ببینید! آخر بعد از ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ می‌گویم: تمام حمدها اختصاص به تو دارد که ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ هستی و تو که ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ هستی و...! آن‌وقت من از تو می‌خواهم که من را از فقر بیرون بیاوری و من را به مقام قربت برسانی و عابد مطلق خودت قرار بدهی!

سؤال: پس اگر بخواهیم همین معانی را که الآن حضرت‌عالی دارید می‌فرمایید، لحاظ بکنیم و اگر بخواهیم آن معانی فقرات حمد را هم با این معانی خودش لحاظ بکنیم، دوتا است!

جواب: می‌دانم؛ آن‌وقت مخاطب کیست؟ به خدا می‌گویید ﴿إِيَّاكَ﴾ یا نه؟ اگر به خدا بگویید ﴿إِيَّاكَ﴾، پس نظر به خداوند استقلالی می‌شود و اینها هم آلی می‌شود.

روز دوّم

أعوذ بِاللَه من الشَّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

لزوم تبعیّت از علم و یقین

﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ * وَلَئِنۡ أَتَيۡتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٖ مَّا تَبِعُواْ قِبۡلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٖ

قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ * ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَعْرِفُونَهُۥ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ ٱلْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.[1]

خداوند در این آیاتی که امشب قرائت شد و آیات عجیبی است، می‌فرماید:

«(هر بشری یک قبله و یک هدفی دارد، و مردم دنبال آن قبله و هدف و مقصودشان می‌روند.) ای پیغمبر، تو دنبال قبلهٔ خودت برو و از آن قبله‌ای که ما به تو نشان داده‌ایم تبعیّت کن! * این یهود و نصاریٰ قبلهٔ تو را نمی‌پسندند، چون خودشان قبله و هدف و مقصود دارند. اگر تمام آیات جهان را به آنها نشان بدهی، باز آنها اصلاً از قبلهٔ تو متابعت نمی‌کنند! آنها در قلب خودشان یک قبله دارند و دنبال آن هم نمی‌روند! آنها هم این‌طور

نیستند که متّحد باشند و از قبلهٔ خاصّی تبعیّت کنند، آنها هم هر کدام از قبلهٔ خاصّ خودشان که قبلهٔ دیگری است، تبعیّت می‌کنند. بنابراین تو دنبال قبلهٔ خودت برو! قبلهٔ تو با قبلهٔ آنها یک فرقی دارد؛ قبلهٔ تو علمی است، امّا قبلهٔ آنها ظنّی و وَهمی است؛ قبلهٔ تو یقین و علم و متانت و

---

[1] سوره بقره (۲) آیات ۱٤٤ ـ ۱٤٦.

واقعیّت است، و وجود تو را پر کرده و سنگین کرده است، امّا قبلهٔ آنها اهواء است.»

«اهواء» به چیز تو خالی می‌گویند. هوا لغت عربی است؛ هوا را هم که هوا می‌گویند، به همین جهت است، چون تو خالی است. اهواء یعنی آنچه در قلب است و خالی است، مستند ندارد، معتمد ندارد، متکّیٰ ندارد، پندار و اندیشه‌هایی است که از ذهن می‌گذرد و به جایی متّکِی نیست. قرآن مجید هر وقت که آراء و افکار افراد منحرف و کافر و ظالم را نشان می‌دهد، از آنها تعبیر به اهواء می‌کند.

«خیالات و منویّات و قبله‌های اینها اهواء است! بعد از اینکه قبلهٔ تو علم و یقین است، اگر دست از این برداری و از قبلهٔ آنها تبعیّت کنی که اهواء است، در این‌صورت جدّاً از ستم‌کاران و از ظالمین خواهی بود!»

برای اینکه با وجود علم و یقین، علم و یقین را از دست دادی و از اهواء تبعیّت کردی! طلا را از دست دادی و به طلا نما گول خوردی، روشنی را از دست دادی و در ظلمت زندگی کردی، از آب حیات دست برداشتی و ننوشیدی و دنبال سراب رفتی! فرق بین قبلهٔ حق و قبلهٔ باطل، همان فرق بین آب و سراب است. اگر کسی بعد از اینکه به آبی رسید که وجدان می‌کند

و می‌آشامد و می‌خورد و قلبش از آن آب سیراب می‌شود و حیات پیدا می‌کند، این آب را رها کند و دنبال آن سراب برود، این خیلی ظالم است!

می‌دانید سراب چیست؟ آیا تابستان در بیابان بوده‌اید؟ وقتی که نزدیک ظهر می‌شود، یک ساعت یا دو ساعت به ظهر، تابش آفتاب زیاد می‌شود. این آفتاب که از آن مکان دور روی زمین می‌تابد، آن ریگ‌ها و سنگ‌ها و حتّی خاک‌های معمولی، درخششی می‌یابد و متلألئ می‌شوند و انسان خیال می‌کند که آن دورها آب است. انسان اینجا ایستاده است، ولی مثلاً در پانصد متر یا هزار متر آن طرف، می‌بیند که یک دریای آب یا یک دریاچهٔ آب است؛ آب به تمام معنا، که هیچ تفاوتی با آب ندارد! او حرکت می‌کند که دستش به آن آب برسد، ولی هرچه جلو می‌رود می‌بیند باز هم این آب جلو می‌رود! پانصد متر می‌رود، باید به آب برسد، امّا آب هم پانصد متر جلو می‌رود! دومرتبه دنبال آب می‌رود و صد متر حرکت می‌کند، می‌بیند که باز هم آب جلو می‌رود! همین‌طور جلو می‌رود و آب هم جلو می‌رود، و تا هنگامی که آفتاب هست، این باید برود و آن آب هم می‌رود، و روزش تمام می‌شود و عمرش سر می‌آید و بالأخره از تشنگی می‌میرد و دستش هم به آب

نمی‌رسد! چون آن سراب بود، نه آب؛ آب نما بود، نه آب!

عالم وجود آب نما است، نه آب؛ عالم وجود، وجود نما است، نه وجود حقیقی و هستی و اصالت. ما دنبال این اشیاء می‌رویم و آنها را مستقل می‌پنداریم و برای آنها ارزش قائل می‌شویم و همین‌طور عمرمان سر می‌آید! مثلاً می‌گوید: الآن بروم تا به آن مقام برسم! وقتی می‌رود که به آن برسد، می‌بیند که نه، آن باز هم جلوتر رفت، می‌گوید: حالا فلان کار را بکنم شاید برسم! فلان کار را هم می‌کند و می‌بیند که به‌دست نیامد! سپس فلان کار، سپس فلان کار، و همین‌طور... . تمام افراد بشر همین‌طور هستند! در نظر یک نفر، آن آبی که باید او را سیراب کند زن است، برای یکی بچّه است، برای یکی علم است، برای یکی تجارت است، برای یکی سلطنت است، برای یکی مقام است، برای یکی مال است، برای یکی جاه است، برای یکی شجاعت است و... . همهٔ اینها سراب‌هایی می‌شود که برای انسان جلوه می‌کند و انسان هرچه می‌رود که مقداری از اینها را به‌دست بیاورد، نمی تواند و یک قطره هم انسان را سیراب نمی‌کند! آخر فرض این است که آب دروغین است، آب دروغین در مقابل آب حق

است، و آب حق انسان را سیراب می‌کند. شما یک قطره آب از این لیوان آبی که در اینجا است، در دهانتان بریزید سیراب می‌شوید؛ امتحانش هم مجانی است! اگر یک قطره آب هم بریزید قدری زبانتان را تر می‌کند؛ ولی اگر هزار سال هم آب بگویید، وجداناً و عیاناً سیرابتان نمی‌کند! خداوند این‌طور می‌فرماید: ای پیغمبر! تمام این افرادی که دنبال اهواء دنیوی می‌روند و مقاصد دیگری غیر از مقصد حق دارند و ادیان مختلفی دارند، از یهود و از نصاریٰ و از مشرکین و از ملحدین و از افراد دنیا پرستی که آنها مسلمان هستند امّا هدفشان و مقصد اصلی‌شان دنیا است، همهٔ اینها دستشان خالی است! اینها تا آخر عمر می‌دوند برای اینکه سیراب بشوند، ولیکن نمی‌شوند! مبادا تو به دنبال آنها بروی! اگر دنبال آنها بروی ظالم خواهی بود؛ یعنی دست از آب برداشته‌ای و دنبال سراب رفته‌ای، و آب حقیقی را که خدا به تو داده است نخورده‌ای و دنبال آب باطلی رفته‌ای که در آن جنبهٔ حیات و صفایی نیست!

سزای تبعیّت از اهواء نفسانی بعد از حصول علم به واقع

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ

أَبۡنَآءَهُمۡ﴾؛[1]

«این افرادی که به آنها کتاب داده شده است، تو را چنان خوب می‌شناسند، مثل اینکه پسرشان را می‌شناسند! (نه اینکه اینها واقعاً معذور و قاصر باشند، و به قول ما جاهل قاصر باشند.)»

انسان پسر خودش را از همهٔ افراد بهتر می‌شناسد؛ آیا انسان ممکن است یک‌وقت پسر خودش را اشتباه کند؟! واقعاً از پسرش بپرسد: بگو ببینم اسمت چیست؟ تو پسر چه کسی هستی؟ انسان ممکن است پسر عمو یا پسر عمّه‌اش را اشتباه کند، و همین که یک مقدار دورتر بروید، لعلّ یک‌وقت پسرخاله یا همشهری‌اش را اشتباه کند؛ امّا انسان پسر خودش را اشتباه نمی‌کند!

خدا می‌فرماید: این افرادی از یهود و نصاریٰ که به آنها کتاب داده شده است، تو را می‌شناسند که پیغمبر هستی و حق هستی و تمام علائم حق در تو است، مثل اینکه پسر خودشان را می‌شناسند؛ امّا قبول نمی‌کنند، برای اینکه در ذهن خودشان اهواء و سراب آمده است. اینها می‌بینند که اگر دنبال تو بیایند باید از تمام شخصیّت، آقایی، مقام، علم، جاه، اعتبار و...

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱٤٦.

بگذرند و باید تابع تو بشوند. اینها برای حفظ آن مَسند مجازی و اعتباری، تو را إنکار می‌کنند و تا آخر عمر علیه تو قیام می‌کنند؛ با اینکه حق بر آنها روشن است!

آیات قرآن، آیاتی برای همهٔ افراد است؛ یعنی این آیات برای ما هم هست.[1] خوب باید متوجّه باشیم و دائماً نگوییم که لعنت بر یهود و نصاریٰ و لعنت بر...، و ما الحمدلله مسلمانیم و راه ما درست است! نه‌خیر، همین آیات [برای ما هم هست].

[ما در حالات] نفسانی خود یک طیفی داریم که در بعضی اوقات که باید إقرار به حق کنیم، با اینکه می‌دانیم حق است، به‌واسطهٔ بعضی از جهات اعتباری، اقرار نمی‌کنیم و همین‌طور دنبال سراب می‌رویم و آب از دستمان می‌رود! در یک قضیّهٔ دیگر هم اتّفاق می‌افتد که می‌فهمیم این حق است ولی اقرار نمی‌کنیم؛ سپس یک قضیّهٔ دیگر، یک قضیّهٔ دیگر و... و این دائمی می‌شود: سراب و سراب و سراب! آن‌وقت ما می‌بینیم که چند بار به دنبال سراب رفته‌ایم و خدای نا کرده اگر این رفتن‌ها تکرار بشود، عمر انسان ضایع می‌شود. مقداری که انسان می‌تواند

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ٤، ص ٢٠٣ ـ ٢٠٥؛ نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٣٢٦ ـ ٣٤٥.

حرکت کند، از صبح است تا به غروب؛ و وقتی غروب بشود و خورشید غروب کند، هم سراب از بین می‌رود و هم دیگر آبی نیست. تا هنگامی که آب هست، آن سراب هم در مقابل آب به‌واسطهٔ تلألؤ خورشید در برابر انسان هویدا است، و مدّت عمر انسان هم محدود است.

امیرالمؤمنین فرمود: «هر ساعتی که از عمرت می‌گذرد یک ساعت از حیاتت رفته است!»[1] یک ساعت از عمرت قیچی شده است، یک ساعت از تولّدت گذشته است و یک ساعت به مرگ نزدیک شده‌ای! همین یک ساعت‌ها می‌گذرد تا یک‌مرتبه بانگی بر آمد: و خواجه مُرد! حالا اگر وقتی که انسان مُرد، دنبال آن سراب باشد، چقدر او ظالم است!

﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.[2]

عین این آیه برای ما خوانده می‌شود! چرا از اهواء آنها تبعیّت کردی بعد از اینکه تو دارای علم بودی؟! حجّت تمام شد! استناد ایمانی و یقینی

---

[1] تصنیف غرر الحکم، ص ۱۶۰: «ما انقَضَتْ ساعةٌ مِن دهرِک إلّا بقطعةٍ مِن عُمُرِک!»
ترجمه: «هیچ لحظه‌ای از روزگار تو نمی‌گذرد الاّ اینکه قسمتی از عمر تو را با خود می‌برد!» (محقّق)

[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

داشتی، اعتماد ایمانی و یقینی داشتی، «من عَمِل بما عَلِم، ورّثه اللَه علمَ ما لم یَعلَم»[1] دربارهٔ تو صادق بود، پس چرا دنبال «عمل بما عَلِم» نرفتی تا اینکه خداوند از میراث «ما لَم یَعلَم» و از میراث ملائکه و پیغمبران نصیب تو کند؟! دائماً گفتی امروز بگذرد، فردا بگذرد، پس‌فردا بگذرد، تا ببینیم چه می‌شود! تمام شد، یک‌مرتبه برق غیرت می‌آید و انسان می‌بیند که خیلی باخته است و دیگر جای تدارک هم نیست؛ چون آفتاب غروب کرده است و نیروی انسان ـ که حیات و عمر است و باید صرف به‌دست آوردن آب بشود و بخورد تا جانش از تشنگی نجات پیدا بکند ـ تمام شده است و تمام قوایش از دست رفته است و تمام این عمر را صرف سراب کرده است و عمرش در پایان روز تمام شده است و خورشید غروب کرده است، و البتّه باید دست خالی هم از دنیا برود!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] الحجّة فی القراءات السّبع، ص ۱۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ الفصول المختارة، ص ۱۰۷، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج۳، ص۱۹: «هر کس عمل کند به دانسته‌های خود، خداوند علم به آنچه را نمی‌داند، به او عنایت خواهد فرمود.»